

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## برخی دیگر از مراتب اخلاص

از دیگر مراتب اخلاص این است که شخص خود را به خاطر عبادتی که انجام می‌دهد، مستحقّ ثواب و اجر نداند؛ چه ثواب و اجر دنیوی، چه اخروی و چه مقامات معنوی. یعنی باید انگیزه‌ی خود را خالص کند. چون همین‌که خود را مستحقّ اجر می‌دانی، نشان‌دهنده‌ی این است که اولاً عملت را هنر خودت دانسته‌ای. فکر کرده‌ای خودت انجام داده‌ای؛ ندیدی که خدا آن عبادت را به دست و زبان تو جاری کرد؛ ندیدی که «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

این فهمی که تو با آن خدا را شناختی؛ چه کسی به تو داده بود؟ چه کسی خدا را به فهم تو شناساند؟ چه کسی برای تو پیغمبر فرستاد؟ چه کسی به پیغمبرش دستورالعمل عبادت و بندگی داد که به تو بیاموزد؟ چه کسی این بدن سالم را به تو داد که بتوانی با آن عبادت کنی؟ چه کسی این نیرو را به تو داد؟ چه کسی توفیق عبادت را به تو داد؟ چه چیزی از این عبادت مال خود تو است؟ همه‌اش که برای خداست. کدام بخش این عبادت برای تو بود که به حساب خودت نوشتی؟!

ثانیاً آن را خیلی بزرگ و ارزشمند دانسته‌ای که می‌گویی خدا باید ارزش آن را بپردازد. رایحه‌ای از عجب در آن است و ریشه‌ی این عجب دو چیز است؛ یکی این‌که این عمل را بزرگ می‌دانی. می‌گویند: «صَلَّى الْأَحْمَقُ رُكْعَتَيْنِ فَيَنْتَظِرُ الْوَحْيَ» شخص احمق دو رکعت نماز

می‌خواند، بعد منتظر است وحی به او نازل شود. فکر می‌کند الآن گوشه‌ی سقف سوراخ می‌شود و جبرئیل برای او وحی می‌آورد. چنین شخصی نسبت به حقارت عملی که انجام داده است، جاهل است. اگر عظمت حقّ الهی را می‌دانست و آن را با این عبادت یا شُکری که انجام داد، مقایسه می‌کرد؛ غرق شرمندگی می‌شد. نه به عظمت حقّ خدا عارف است که بداند احدی نمی‌تواند حقّ خدا را ادا کند؛ نه عظمت عبادت‌هایی را که اولیای خدا انجام می‌دهند، می‌داند.

این دو رکعت نماز شبی که خواندی، چه بود که این قدر برایت بزرگ جلوه کرده‌است؟

مولوی داستانی در مثنوی نقل کرده است. زن و مردی وسط یک صحرای خشک و بی‌آب و علف، زیر یک چادر، تنها زندگی می‌کردند. آبی که در دسترس آنها بود و از آن می‌آشامیدند و استفاده می‌کردند، آبی بود که در فصل‌هایی که باران می‌آمد، در گودال‌های صحرا جمع می‌شد و می‌ماند و تنها آبی بود که تا مدت‌ها در اختیار داشتند. طبیعتاً آب شوری بود و بعد از مدتی که می‌ماند، کم‌کم لجن می‌گرفت و بوی‌ناک می‌شد. آنها در عمرشان فقط همین آب را دیده بودند. دست بر قضا یک‌بار باران سیل‌آسایی در آن صحرا بارید. بعد از این که باران متوقف شد؛ آنها از چادرشان بیرون آمدند و دیدند تمام صحرا را آب گرفته‌است و مثل یک دریای بزرگ شده است. در عمرشان این‌همه آب ندیده بودند. مدتی گذشت؛ گِل و لای آب ته‌نشین شد و آب زلال باران نمایان شد. آن زن و مرد در عمرشان آبِ به این زلالی ندیده بودند. فکر کردند ما با این‌همه آب چه کنیم؟! شنیده بودند امیری در پایتخت است که خیلی ثروتمند و قدرتمند است. گفتند حتماً آن امیر نیز در عمرش چنین آبی ندیده است. اگر بتوانیم مقداری از این آب را برای او هدیه ببریم؛ قاعدتاً جایزه‌ی بزرگی به ما خواهد داد. یک مَشک خشکیده داشتند. آن را شستند و تمیز کردند و از آن آب پُر کردند؛ مرد اعرابی ژنده‌پوش پابره‌نه، مَشک آب را روی

دوشش انداخت و با پای پیاده راه بغداد را در پیش گرفت. شب و روز زیر آفتاب داغ، در آن صحرای خشک می‌رفت و بعضی وقت‌ها شدت تشنگی او را به هلاک شدن نزدیک می‌کرد؛ اما حاضر نبود کمی از آب آن مشک بخورد؛ چون آن هدیه‌ای فقط درخور سلطان بود. پس از روزها، به دروازه‌ی شهر رسید. دروازه‌بان‌ها گفتند: ای اعرابی می‌خواهی کجا بروی؟ گفت: می‌خواهم به داخل شهر بروم. گفتند: داخل شهر چه کار داری؟ گفت: می‌خواهم خدمت سلطان بروم. گفتند: با سلطان چه کار داری؟ گفت: چیزی برای سلطان آورده‌ام که به خواب شب هم ندیده است. گفتند: چه آورده‌ای؟ گفت: این مشک آب را آورده‌ام. دروازه‌بان‌ها، اشخاص پخته‌ای بودند؛ در دلشان به آن اعرابی با آن خیالاتش خندیدند؛ اما به ظاهر چیزی ابراز نکردند. گفتند: بدون اجازه کسی نمی‌تواند خدمت سلطان برسد؛ باید اینجا بمانی تا یک پیک بفرستیم و از خلیفه اجازه بگیریم؛ اگر اجازه داد، تو را می‌فرستیم. یک پیک به دربار فرستادند؛ او پیش خلیفه رفت و گفت: یک اعرابی خاک‌آلود ژنده‌پوش پابرنه‌ی ژولیده، یک مشک آب روی دوشش آورده است و می‌گوید این را برای سلطان آورده‌ام و این چیزی است که سلطان به خواب شب هم ندیده است. خلیفه گفت: مانعی ندارد بیاید. منتها بیرون دروازه‌ی شهر چشم‌هایش را با یک دستمال ببندید و او را سوار مرکب کنید و به داخل شهر بیاورید که هیچ چیز نبیند. در قصر من، وقتی جلوی در تالار رسیدید، چشم‌هایش را باز کنید. آنها هم همین کار را انجام دادند. وقتی دستمال را از چشم اعرابی باز کردند، یک تالار بزرگ، زیبا و آینه‌کاری شده، با یک تخت مُرَصَّع در انتهای تالار دید که خلیفه روی آن نشسته بود. در دو طرف، اُمَرای لشکر و وُزَرای کشور و سایر مقامات نشسته بودند. اعرابی خاک‌آلود ژنده‌پوش با آن مشک، خود را در برابر آن تالار بزرگ قصر دید. در عمرش چنین چیزی ندیده بود. خلیفه

هم وقتی اعرابی را دید، از تخت سلطنتی‌اش پایین آمد و تا دم در قصر آمد؛ دست اعرابی را گرفت و با او روبوسی کرد و خیر مقدم گفت و او را با خود برد و روی تخت سلطنتی، کنار دست خودش نشاند. بعد گفت: شنیده‌ایم شما هدیه‌ای برای ما آورده‌ای. گفت: بله سلطان، چیزی آورده‌ام که شما به خواب شب هم ندیده‌اید. سلطان گفت: چه چیز برای ما آورده‌ای؟ گفت: این مشک آب را آورده‌ام. سلطان به خدمتکارانش گفت: بروید یک قَدَح بیاورید؛ ببینیم این اعرابی برای ما چه آورده است. یک قَدَح بزرگ آوردند و مَشک را در آن خالی کردند. خلیفه گفت: یک پیاله از این آب به من بدهید. کمی از آن آب خورد و شروع کرد به تعریف کردن از آن که به به، عجب آبی، در عُمَرَم چنین آبی نخورده بودم؛ نکند این را از نهر سلسبیل یا از حوض کوثر بهشت پُر کرده و آورده‌ای. عجب معطر، گوارا و شیرین است. اعرابی هم خوشحال و سرافراز شد که چنین هدیه‌ای برای سلطان آورده است. بعد خلیفه گفت: به پاداش چنین هدیه‌ی گران‌بهایی که برای ما آورده‌ای، ما هم به تو جایزه می‌دهیم. دستور داد مَشک اعرابی را پُر از جواهر کنند و به او بدهند. و به اعرابی گفت اگر با ما کاری نداری، ما هم با تو کاری نداریم؛ اگر بخواهی، می‌توانی بروی. اعرابی هم خداحافظی کرد و رفت. خلیفه مخفیانه به مأمورانی که اعرابی را آورده بودند، گفت در راه بازگشت، چشم او را نبندید؛ بگذارید اطراف را ببیند. وقتی اعرابی از تالار بیرون رفت، وزرا و امرا گفتند: خلیفه! شما تنها از آن آب خوردید و این همه تعریف کردید؛ دل ما هم خواست. خلیفه گفت: عیبی ندارد؛ حال که اعرابی رفته است، نفری یک پیاله به همه بدهید. به محض این که آنها پیاله را روی لبشان گذاشتند و شروع به خوردن کردند، دیدند آب تلخ شوری است که چون ده، پانزده روز در مَشک مانده بود، بوی تَعَفُّن هم گرفته بود. متعجب و متحیر شدند. گفتند: سلطان، آن تعریف‌های شما و جواهراتی

که به اعرابی جایزه دادید، چه بود و این آب تلخ و شور و متعفن چیست؟ خلیفه گفت: کار من درست بود. آن اعرابی در عمرش آبی بهتر از این ندیده بود. من آن تعریفها را متناسب با سطح فهم اعرابی کردم و آن جایزه را هم دادم. اما اعرابی را با چشم باز از قصر بیرون آوردند؛ به محض این که از قصر بیرون آمد، دید از کنار دیوار قصر، یک رود عظیم خروشان با آب زلال شیرین عبور می کند. همین که اعرابی آن رودخانهی عظیم را دید، یاد هدیه ای افتاد که برای سلطان برده بود و آن همه افتخار می کرد که چه چیز بزرگی هدیه برده است. وقتی فهمید برای سلطانی که چنین رود خروشانی با آب شیرین و زلال، از کنار قصرش عبور می کند، یک مشک آب تلخ و شور برده است و فکر می کرده چه کار بزرگی کرده است، غرق در شرمندگی شد.<sup>۱</sup>

ماجرا همین است. آن بندهی خدا دو رکعت نماز خوانده است؛ فکر می کند برای خدا چه کار کرده است. به قول جوان های امروزی کلی برای خودش کلاس قائل می شود؛ خودش را صاحب مراتب بالا می داند و به خاطر این عبادت از خدا برای خودش کلی طلب قائل می شود؛ در حالی که اگر چشمش باز شود و عبادت اولیای خدا و ملائکه الله را ببیند؛ ببیند که خدا بنده هایی به نام ملائکهی مقرب دارد که همان طور که امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> در نهج البلاغه اشاره کرده اند؛<sup>۲</sup> برخی از اول خلقت در پیشگاه حق متعال به ادب، قیام کرده اند و تا قیامت هم نخواهند نشست؛ ملائکه ای خلق کرده است که از اول خلقت در برابر عظمت خدا تعظیم کرده اند و به رکوع رفته اند و تا قیامت کمر راست نمی کنند؛ ملائکه ای خلق کرده است که از اول خلقت، در برابر

---

۱. در جنبه ی انفسی، آن زن و مرد، عقل و نفس انسان است. عقل، مرد و نفس، زن است. ازدواج آن دو منجر به تولد حقیقت انسانی می شود. یعنی اگر نفس انسان به ازدواج عقل در بیاید و چون زن باید از مرد اطاعت کند، نفس از عقل اطاعت کند؛ تولد روحانی اتفاق می افتد و حقیقت انسانی در انسان متولد می شود.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

رَفَعَت مقام حقّ متعال و جلال الهی به سجده افتاده‌اند و تا قیامت هم سر از سجده بر نمی‌دارند. اگر این عبادت‌ها را در دستگاه خدا ببیند، به خاطر دو رکعت نماز، این‌همه مقام برای خود قائل نمی‌شود. فوق عبادت ملائکة الله، عبادت اولیای بزرگ خداست. عبادت پیغمبر خدا ۶، عبادت امیرالمؤمنین ۷، عبادت فاطمه‌ی زهرا ۳، عبادت ائمه‌ی معصومین؛ اگر آنها را ببیند، به خاطر عبادتش خود را بدهکار خدا می‌داند و پیش خدا شرمنده خواهد بود؛ که آخر این هم نماز شد؟! نماز آن بود که علی ۷ می‌خواند. اگر بداند چه دجله‌هایی از عبادات خدا در درگاه الهی جاری است، آن وقت به خاطر این مَشک آب گندیده‌ی دو رکعت نمازش، که نه شرط قبول در آن بود؛ نه شرط صحّت، این قدر از خدا طلب‌کار نمی‌شود. نمی‌خواهم وسواسی‌تان کنم؛ ولی اگر واقعاً بخواهید دقیق و موشکافانه بررسی کنید، شرط قبول که هیچ، شرط صحّت عبادات ما هم تأمین نیست. آن وقت به خاطر این عبادت، پیش خدایی که چنان عُبّادی دارد، برای خودت مقام قائلی؟ خودت را از خدا طلب‌کار می‌دانی؟ خودت را مستحقّ پاداش و اجر الهی می‌دانی؟ اگر خودی نمی‌دید، دچار این بلا نمی‌شدی.

فرض کنیم که آنچه انجام داده‌ای عبادت خیلی بزرگی هم باشد؛ وقتی پیغمبر خدا، خاتم النبیین ۶ می‌گوید: «إِلَهِي مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»<sup>۳</sup> خدایا آن گونه که حقّ عبادت تو بود، تو را عبادت نکردیم. آن وقت تو چطور عبادت خودت را زیننده‌ی خدا می‌دانی و به خاطرش طلب‌کاری می‌کنی؟ امام سجّاد ۷ در صحیفه‌ی سجّادیه در مورد ملائکه می‌فرمایند: «الَّذِينَ

---

۳. مجلسی، بحار، ج ۵۶، ص ۲۱۷.

يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزْفَرُوا إِلَىٰ أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»<sup>۴</sup> و وقتی

نگاه ملائکه به جهنم می‌افتد که چگونه زبانه می‌کشد و برای دوزخیان شعله‌ور است، به خدا می‌گویند: خداوندا تو منزهی! بدان‌گونه که سزاوار عبادت تو است، ما تو را عبادت نکردیم.

همان ملائکه‌ای که از بدو خلقت تا قیام قیامت قیام کرده‌اند یا به رکوع بوده‌اند یا در سجده بوده‌اند، همان‌ها این را می‌گویند. لذا امام کاظم<sup>۷</sup> فرمودند: «كُلُّ عَمَلٍ تُرِيدُ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَكُنْ

فِيهِ مُقَصِّرًا عِنْدَ نَفْسِكَ» هر عملی که برای خدا اراده می‌کنی و انجام می‌دهی، خودت را در نزد

نفس خود، مُقَصِّر بدان؛ (نه قاصر که کوتاهی کرده‌ای؛ مقصّر بدان که نتوانسته‌ای حقّ خدا را به

جا بیاوری)؛ «فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ مُقَصِّرُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ

جَلَّ»<sup>۵</sup> همه‌ی مردم در همه‌ی اعمال و عباداتی که بین خودشان و خدا انجام می‌دهند، مُقَصِّرند؛

مگر کسانی که خدا به آنها عصمت بخشیده است. امام کاظم<sup>۷</sup> به یکی از فرزندان‌شان فرمودند:

«يَا بُنَيَّ، عَلَيْكَ بِالْجِدِّ»؛ پسر عزیزم! بر تو باد به جدّیت در عبادت؛ «لَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ

التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَاعَتِهِ»؛ اما هر قدر هم که زیاد عبادت کردی، خودت را از حدّ

مُقَصِّر دانستن خویش از انجام وظیفه‌ی بندگی‌ات در نزد خدا خارج ندان؛ «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ حَقًّا

عِبَادَتِهِ»<sup>۶</sup> چرا که خدا آن‌گونه که شایسته‌ی عبادت شدن است، عبادت نمی‌شود. از ظرفیت

۴. صحیفه‌ی سجادیه، ص ۳۸.

۵. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۳۳.

۶. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۳۵.

مخلوق خارج است که بتواند حقّ عبادت خدا را به جا بیاورد. باز حضرت فرمودند: «لَا تَسْتَكْثِرُوا

كَثِيرَ الْخَيْرِ»<sup>۷</sup> هر قدر هم کار خیر زیاد انجام دادید، به نظرتان زیاد نیاید. فکر نکنید خیلی کار

بزرگی انجام داده‌اید.

بنابراین اولاً انسان بدانند که کاری که کرده‌است، کوچک و حقیر است. نه فقط کارهای ما، حتی

عبادات اولیای خدا هم همین‌طور است. وقتی امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> که یک ضربه‌اش بنا به نصّ

نَبَوی، افضل از عبادت ثقلین بود،<sup>۸</sup> خود را در درگاه خدا مُقَصِّر و گناه‌کار می‌داند؛ به خاطر این-

که نتوانسته است حقّ عبادت خدا را به جا بیاورد؛ آن وقت ما به خاطر دو رکعت نماز خواندن و

دو روز روزه گرفتن، خود را مستحقّ پاداش بدانیم و عملمان را خیلی بزرگ بینداریم؟ به لحاظ

دوم هم که اصلاً این عمل برای تو نیست. کجای این عمل برای تو بود؟ تو به عنوان انجام

دهنده‌ی عمل، مخلوق خدا بودی؛ خود خدا عمل عبادی را به تو آموخت؛ قوّت و فهم و توفیق

انجام آن عبادت را هم خدا به تو داد؛ کجایش مال تو است؟ اگر این کاری که انجام دادی،

حسنة می‌دانی؛ قرآن می‌فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»<sup>۹</sup> هر حسنة‌ای به تو رسید، از

جانب خداست؛ به حساب خودت نگذار. پس اولاً مال تو نبود؛ ثانیاً چنین عمل ناچیزی جای

شرمندگی و عذرخواهی دارد.

عارفان از عبادت استغفار

زاهدان از گناه توبه کنند

۷. مجلسی، بحار، ج ۶۶، ص ۳۹۶.

۸. سیّد بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۴۶۷.

۹. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۹.



چون می‌فهمد عبادتش در حدّ خدا نبود و از ادای حقّ الهی عاجز است؛ لذا خود را مستحقّ جزا و پاداش نمی‌داند. ضمناً می‌داند آنچه خدا به او داده است، پاداش اعمال او نبوده است؛ هر چه خدا داده است، نِعَم ابتدایی است؛ نه این‌که در پی کاری که ما کردیم و به عنوان جزای آن باشد. بر این حقیقت در دعاها فراوان تأکید شده است؛ امام سجّاد ۷ به خدا عرضه می‌دارند:

«فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَىٰ ابْتِدَائِكَ بِالنِّعَمِ الْجِسَامِ، وَإِلْهَامِكَ الشُّكْرَ عَلَىٰ الْإِحْسَانِ»<sup>۱۰</sup> خدایا! حمد سزاوار

تو است به خاطر این‌که تو در دادن نعمت‌های بزرگ ابتداء کردی. این‌گونه نبود که اوّل ما کاری کرده باشیم، بعد تو در جواب کار ما، پاداش داده باشی. ما نبودیم و تقاضا مان نبود... . این‌که ما را خلق کردی، در پی چه بود؟ چه استحقاقی داشتیم؟ «یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ

اسْتِحْقَاقِهَا»<sup>۱۱</sup> تازه بعد از این نعمتی که به ما دادی، اگر شکر کردیم، خود این شکر را هم تو به ما الهام کردی و از جانب تو بود. در دعای بعد از زیارت امام رضا ۷ است؛ «وَمِنْ شُكْرِكَ يَشْكُرُ الشَّاكِرُونَ»<sup>۱۲</sup> شکر شاكران هم از جانب تو است. در یکی از دعاهاى صحيفه، امام سجّاد ۷ به خدا

عرضه می‌دارند: «نِعْمَكَ ابْتِدَاءً وَإِحْسَانَكَ تَفَضُّلاً»<sup>۱۳</sup> نعمت‌های تو ابتدایی است؛ یعنی تو شروع کننده‌ای. مُزد و پاداش نیست؛ تو به نعمت دادن ابتدا کردی. هر احسان که در حقّ ما کردی، این‌گونه نبود که به اقتضای عدالت، در قبال کار ما باشد؛ همه از سر تفضّل بود؛ بدون این‌که کوچک‌ترین استحقاقی داشته باشیم، آن احسان‌ها را در حقّ ما رواداشتی. لذا امام صادق ۷

---

۱۰. امام سجّاد علیه السلام، صحیفه‌ی سجّادیه، دعای بعد از نماز شب (۲۲).

۱۱. محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.

۱۲. مجلسی، بحار، ج ۹۹، ص ۵۵.

۱۳. امام سجّاد ۷، صحیفه‌ی سجّادیه، ص ۶۴.

فرمودند: «أَدْنَىٰ حَدِّ الْإِخْلَاصِ بَدَلُ الْعَبْدِ طَاقَتَهُ ثُمَّ لَا يَجْعَلُ لِعَمَلِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا فَيُوجِبُ بِهِ عَلَىٰ رَبِّهِ

مُكَافَأَةً لِعَمَلِهِ»<sup>۱۴</sup> پایین‌ترین مرتبه‌ی اخلاص این است که بنده تا سر حدّ طاقت و توان، خود را در راه بندگی و اطاعت و عبادت خدا بذل کند؛ بعد هم برای عملش در پیشگاه خدا، هیچ قدر و ارزشی قائل نباشد که در اثر آن خود را مستحقّ پاداش و جزا بداند. این پایین‌ترین مرتبه‌ی اخلاص است. پس یکی تصفیه‌ی عمل از رؤیت استحقاق اجر و ثواب است؛ دوم تصفیه‌ی عمل از بزرگ پنداشتن و خشنودی و اعتماد و دل‌بستگی به عمل است. این‌که خدای ناکرده اتکای شخص را به عبادات و اعمالش قرار دهد. احادیث قدسی فراوانی داریم که خدای متعال فرمود: نکند اهل طاعت و عبادت به اعمالی که انجام می‌دهند، اتکا داشته باشند و دل خوش کنند که اَحَدَىٰ از خلق (یعنی حتّی انبیاء الهی) نیست که بخواهم با عدالت به اعمال او رسیدگی کنم و او در آخر کار کم نیارد<sup>۱۵</sup>. اتکا و دل‌خوش بودن و امیدبستن به عمل خود، اشتباه بسیار بزرگی است. فرمود به فضل و رحمت من اعتماد و اتکا کنند، نه به طاعت و عبادت خودشان.<sup>۱۶</sup>

امیدواریم خدای متعال به برکت مخلصان درگاهش، حقیقت اخلاص را به ما عنایت فرماید و ما را از اهل محبّت قرار دهد و این سرّ الهی را که در قلوب اهل محبّت می‌نهد، در قلب ما هم مستقر بفرماید؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

۱۴. امام صادق ۷، مصباح الشّریعه، باب الاخلاص و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۵.

۱۵. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۷۱.

۱۶. همان